

دوفصل نامه علمی - ترویجی سیره پژوهی اهل بیت علیهم السلام
سال پنجم، شماره نهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۸
صفحات ۴۵ - ۶۰

تأثیر آرای معتزله سیاسی بر حکومت امام علی علیه السلام

طاهره اسلامی علی آبادی^۱

امداد توران^۲

محمد غفوری نژاد^۳

چکیده

پس از قتل عثمان و بیعت مردم با امام علی علیه السلام، طلحه و زبیر، بیعت خود را با ایشان شکسته و جنگ جمل را به بهانه خونخواهی عثمان، به راه انداختند. در این نبرد که برای نخستین بار دو گروه از مسلمین در برابر یکدیگر صف آرایی کردند، گروه سومی به نام معتزله سیاسی بروز کرد. این گروه به بهانه فتنه دانستن نبرد میان مسلمین و عدم توانایی در تشخیص برحق بودن یکی از دو گروه، اعتزال سیاسی پیش گرفتند و به ظاهر از هر دوی آنها جدا و در کنار هیچ یک از آنها وارد درگیری نشدند. سوال اصلی پژوهش این است که آرای معتزله سیاسی چه تأثیری بر حکومت امام علی علیه السلام داشته است؟ در این پژوهش که با تحلیل داده‌های تاریخی انجام شده روشن شد که آنها گروه حساب شده، فعال و دارای خط سیاسی - عقیدتی و تهاجمی بودند که در باطن گرایش عثمانی داشتند و موضع‌گیری آنها آسیب‌های جبران ناپذیری بر پایه‌های حکومت امام علیه السلام وارد کرد.

کلیدواژه‌ها: امام علی علیه السلام، ابوموسی اشعری، جنگ جمل، قاعدین، معتزله سیاسی، عثمانیه.

۱. مربی گروه الهیات دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول). eslamii1390@yahoo.com.

۲. استادیار گروه شیعه شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب. emdatturan@gmail.com.

۳. استادیار گروه شیعه شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب. ghafori-m@yahoo.com.

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۸/۱۲ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۰/۱۹

درآمد

جامعه اسلامی زمان خلافت امام علی علیه السلام را می‌توان به سه گروه مخالف، موافق و بی‌طرف تقسیم کرد. مخالفان متعدد بودند. گروهی به سبب جاه‌طلبی و دنیاطلبی مناصبی از امام علی علیه السلام طلب کردند، وقتی امام علیه السلام از اعطای منصب به آنان خودداری کرد، در مقابل امام قرار گرفته با ایشان وارد جنگ شدند. گروهی سران بنی‌امیه بودند که براساس برخی شواهد، ادعای نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را در چارچوب رقابت‌های قبیله‌ای ارزیابی می‌کردند و بر این اساس همواره به دنبال موقعیتی برای ضربه زدن به حکومت امام علیه السلام بودند. آنها پس از قتل عثمان، به بهانه خونخواهی به جنگ با امام علیه السلام برخاستند. طیف دوم، گروه موافق با امام علی علیه السلام بود که در مقام عمل و داوری از حاکمیت امام دفاع کرده همواره در کنار امام علیه السلام بودند. در کنار این دو گروه، گروه سوم، بنام اعتزال شکل گرفت که عمل دو گروه موافق و مخالف را نفی می‌کرد. مبانی سیاسی-اعتقادی این گروه، نقش آنها در فرجام حکومت امام علیه السلام و صدمات جبران‌ناپذیری که بر پایه‌های حکومت امام وارد کردند مهم و در خور تأمل است.

پژوهش حاضر به شخصیت‌شناسی این گروه، نقش این گروه در تحولات حکومت امام علی علیه السلام و تبیین مبانی اعتقادی-سیاسی آنها به ویژه در مسأله امامت می‌پردازد.

پیشینه پژوهش

درباره معتزله سیاسی در کتاب‌های تاریخ اسلام به ویژه کتاب‌های مربوط به خلافت امام علی علیه السلام، به طور پراکنده و مختصر سخن گفته شده است. چندین مقاله مستقل نیز در این موضوع به رشته تحریر درآمده است. حبیب‌الله احمدی (۱۳۷۹) در مقاله‌ای با عنوان «حکومت علوی و گروه‌های اجتماعی» به طور مختصر به این گروه پرداخته و از آنها با عنوان «بی‌تفاوت‌ها» یاد کرده است. این تحقیق به گونه‌ای مختصر به عملکرد بی‌تفاوت‌ها در زمان خلافت حضرت و موضع‌گیری و نوع رفتار امام علیه السلام در مقابل آنها پرداخته است. مهدی رضا خادم‌لو (۱۳۸۶) در مقاله‌ای با عنوان «قاعده‌ین، دلایل، انگیزه‌ها و نتایج عملکرد آنان در زمان خلافت علی علیه السلام» مطالب مفیدی در زمینه شخصیت‌شناسی افراد وابسته به این گروه ارائه کرده است. جواد سلیمانی (۱۳۸۳) در مقاله‌ای با عنوان «ضرورت بازنگری در نقش گروه اعتزال در حکومت امیرمومنان علیه السلام» به نقش این گروه به ویژه ابوموسی اشعری در تضعیف پایه‌های حکومت امام علی علیه السلام پرداخته است. جواد سلیمانی (۱۳۹۴) همچنین در کتابی با عنوان «گروه‌شناسی فکری-سیاسی صدر اسلام به همه گروه‌های فکری-سیاسی عصر امام علی علیه السلام»

پرداخته و گروه اعتزال را بیشتر از حیث سیاسی مورد توجه قرار داده و آنان را به دو دسته رفاه طلب و قدرت طلب تقسیم کرده است از این رو با پژوهش پیش رو متفاوت است. نوشتار حاضر با تحلیل داده‌های تاریخی مستند، به تبیین مبانی سیاسی - اعتقادی این گروه به ویژه درباره مسأله امامت پرداخته و تلاش کرده است پرتویی بر میزان تأثیرگذاری این گروه در معادلات سیاسی - نظامی عصر حکومت حضرت امیر علیه السلام بیافکند.

وجه تسمیه کناره‌گیران

بر اساس گزارش‌های تاریخی، با توجه به عملکرد افراد این گروه، عناوین متفاوتی درباره آنها به کار رفته است. در برخی گزارش‌ها، عنوان «متخلفین» دیده می‌شود. به طور مثال ابن ابی الحدید درباره عبدالله بن عمر می‌نویسد: «لما بايع الناس عليا عليه السلام و تخلف عبد الله بن عمرو كلمة علي عليه السلام في البيعة فامتنع عليه» (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸: ۱/۹۶۰). این عبارت بیانگر آن است که ابن عمر صرفاً از بیعت با امام علی علیه السلام سرباز زد، در حالی که با توجه به قرائن و شواهد تاریخی، وی از جمله افرادی است که با مخالفان امام علیه السلام نیز بیعت نکرد و از جمله کناره‌گیران به شمار می‌رود. به نظر می‌رسد واژه «تخلف» درباره این گروه که از هر دو گروه متخاصم کناره گرفتند، دقیق نبوده و از جامعیت لازم برخوردار نیست.

عنوان «قاعدین» نیز در تعبیر مورخان و اندیشمندان چون شیخ مفید (مفید، ۱۴۱۳: ۵۱) و مسعودی (۱۴۲۵: ۲/۳۰۸ و ۲۷۶) دیده می‌شود. با توجه به معنای لغوی و قرآنی واژه قاعدین (توبه، ۸۶) به نظر می‌رسد، این واژه بیشتر درباره کسانی به کار می‌رود که به دلیل ناتوانی مادی و جسمانی دست از فعالیت شسته و نشستن را بر قیام ترجیح می‌دهند. در حالی که سخن ما در این مقال درباره گروهی است که سابقه توانایی و شجاعت پیشین ایشان زبان زد بوده است. اینان پس از کناره‌گیری از دو گروه متخاصم، برای تثبیت اندیشه خود، فعالیت حساب شده و خزانده‌ای را برای اثبات خود و نفی حکومت معصوم علیه السلام، آغاز کردند. از این رو به نظر می‌رسد واژه «قاعدین» معنای مورد نظر را افاده نمی‌کند.

عنوان دیگری که در تعبیرهای برخی اندیشمندان و مورخان دیده می‌شود، تعبیر «معتزله» به معنای جداشونده و فاصله‌گیرنده است. منقری درباره ایمن بن خریم و سعد بن ابی وقاص می‌نویسد: از علی و معاویه فاصله گرفتند (منقری، ۱۴۰۴: ۵۰۳، ۵۳۸). مسعودی در معرفی افرادی از انصار که از امام علی علیه السلام کناره گرفتند، می‌نویسد: «و من اعتزل من الانصار كعب بن مالك و ...» (مسعودی، ۱۴۲۵: ۲/۲۷۶) و از افرادی نام می‌برد که از هر دو طرف متخاصم فاصله گرفتند. در عبارت شیخ مفید نیز سعد بن ابی وقاص و هم‌فکرانش با عبارت «من المعتزلة»

عن الفریقین و مذهبه» (مفید، ۱۴۱۳: ۵۴) معرفی شده‌اند. با توجه به مطالب پیش گفته به نظر می‌رسد، عنوان «معتزله» نسبت به دو عنوان پیشین، از جامعیت بیشتری برخوردار است و برای نام‌گذاری این گروه اولویت دارد.

معتزله، مخالف جنگ یا مخالف خلافت امام علی علیه السلام

درباره این که گروه معتزله سیاسی، مخالف جنگ یا مخالف خلافت امام علی علیه السلام بودند، اقوال گوناگونی وجود دارد. برخی معتقدند اینان حتی از بیعت با امام اجتناب کردند. اما سخن دیگر آن است که بیشتر آنها بیعت کردند (یعقوبی، بی تا: ۱۷۸/۲).

مسعودی می‌گوید: گروهی که تمایلات عثمانی داشتند از بیعت با علی علیه السلام خودداری کردند و منظور آنها خروج از اطاعت ایشان بود که عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه از آن جمله‌اند. اما وی بر این باور است که سرانجام همه این افراد با امام بیعت کردند (مسعودی، ۱۴۲۵: ۲۷۷/۲).

طبری نوشته است: «تا آنجا که ما می‌دانیم هیچ کس از انصار از بیعت با علی علیه السلام باز نماند و همه مردم مدینه با علی علیه السلام بیعت کردند، به جز هفت کس که منتظر ماندند و بیعت نکردند؛ سعد بن ابی وقاص، ابن عمر، صهیب، زید بن ثابت، محمد بن مسلمه، سلمه بن وقش و اسامه بن زید» (طبری، ۱۳۸۷: ۴۳۱/۴). در حالی که ابن سعد، از بیعت تمام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ساکنان مدینه با امام خبر داده است (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۲۳/۳-۲۴). مقدسی نیز همچون محمد بن سعد بر این باور است که همه اصحاب با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کردند اما یادآور می‌شود که اصحابی که از طرفداران عثمان بودند، دیرتر بیعت کردند (مقدسی، ۱۳۷۴: ۲/۸۷۴-۸۷۵).

زمانی که علی علیه السلام از آنان درخواست کرد تا در جنگ‌های پیش آمده او را یاری کنند، مخالفت خود را آغاز کردند و گرنه ایشان از بیعت تخلف نکردند بلکه از حضور در جنگ و یاری خلیفه مسلمین اجتناب کردند (مفید، ۱۴۱۳: ۹۷-۹۴). روشن است که منابع در مورد این گروه متفق نیستند، اما به نظر می‌رسد تعلل‌هایی در بیعت با امام علی علیه السلام از سوی آنان صورت گرفته است. برخی از آنها علت عدم حضور در نبردها را ناشی از گمراهی دو طرف دعوا دانسته و نبردها را فتنه عنوان کردند، و برخی نیز ضمن باور به حق بودن غیر معین یکی از دو گروه متخاصم، خود را از شناخت گروه حق ناتوان می‌دانستند. با این همه شواهد تاریخی، تمایلات عثمانی معتزلیون سیاسی را تأیید می‌کند.

شکل‌گیری گروه اعتزال

با مرگ عثمان و آغاز خلافت امام علی علیه السلام دو گروه از مسلمین با عنوان عثمانیه (طرفداران

عثمان) و علویان (طرفداران امام علی علیه السلام) در برابر یکدیگر صف آرائی کردند. در همان ایام عده‌ای که شرایط سیاسی را مطلوب نیافتند، از صحنه سیاسی و داوری در باب مسئله خلافت و حقانیت طرف‌های نزاع در جامعه اسلامی کنار کشیده و بر پایه مبانی نظری خویش میدان مبارزه را ترک کردند. اینان از لحاظ مکانی ابتدا در شهر مدینه و سپس در شهرهای دیگر همچون کوفه، ظهور و بروز سیاسی درخوری یافتند. این گروه فکری- فرهنگی در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان نقش اساسی در سست کردن پایه‌های حکومتی امام علیه السلام ایفا کردند.

شخصیت‌شناسی معتزلیون

شاخه اول گروه اعتزال در مدینه شکل گرفت. شخصیت‌های این گروه، در ظاهر با تمسک به احتیاط دینی و ضرورت در نظر گرفتن مصالح جامعه اسلامی و فتنه دانستن جنگ میان دو گروه از مسلمین، از همراهی با امام علی علیه السلام خودداری کردند. برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین افراد عبارتند از:

۱. سعد بن ابی وقاص

سعد از صحابه پیشگام و از سابقان و شجاعان در اسلام بود، که در صدر اسلام در زمینه‌های سیاسی-اجتماعی و نظامی نقش‌های مهمی ایفا کرد (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۱۰۴/۳؛ دینوری، ۱۹۹۲: ۲۴۱). بعد از انتخاب امام علی علیه السلام به خلافت، سعد ابتدا از بیعت با آن حضرت خودداری کرد و گفت: «بیعت نمی‌کنم تا همه مردم بیعت کنند» (طبری، ۱۳۸۷: ۴/۴۲۸). امام علی علیه السلام برای او چگونگی حکومتش را تشریح کرده، و تأکید کرد که بر اساس قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عمل خواهد کرد. در نتیجه از وی خواست در صورت تمایل با او بیعت کند، وگرنه می‌تواند در خانه بنشیند و کسی هم معترض او نخواهد شد (همان). سعد در پاسخ امام علی علیه السلام گفت: «از طرف من کاری که خوش نداشته باشی، نمی‌یابی» (طبری، ۱۳۸۷: ۴/۴۲۸؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸: ۱/۹۵۹). به همین دلیل علی علیه السلام دستور داد که او را به حال خود رها کنند. از این رو، گروهی بر این باورند که سعد اصلاً با امام علی علیه السلام بیعت نکرده است (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۵/۶۴). اما شیخ مفید معتقد است، او با تأخیر با امام علیه السلام بیعت کرد، اما چون در جنگ‌ها حضرت علیه السلام را یاری نکرد، این شائبه پیش آمده که او هیچ وقت با امام علیه السلام بیعت نکرده است (مفید، ۱۴۱۳: ۹۴-۹۷).

از آنجا که سعد در صدر اسلام فرمانده‌ای شجاع و دارای تجارب نظامی بود، (واقعی، ۱۳۶۹: ۷/۱) و می‌توانست در میدان نبرد مفید و کارگشا باشد؛ پس از اعلام سرکشی سپاه جمل و

عزیمت آنان به سوی بصره، امام علی علیه السلام از او دعوت کرد تا ایشان را در مقابله با فتنه آنان همراهی کند، سعد با این ادعا که تقابل با بصریان جنگ میان دو گروه از مسلمانان است و او قادر به تشخیص حق از باطل نیست، درخواست امام علیه السلام را رد کرد و گفت: من خوش ندارم در این نبرد شرکت کنم، می ترسم مبادا مؤمنی را به قتل برسانم و اگر به من شمشیری بدهی که مؤمن را از کافر بازشناسد، همراه تو نبرد خواهم کرد (دینوری، ۱۹۶۰: ۱۴۳؛ ابن اعثم، ۱۳۷۲: ۳۹۵). پاسخ سعد به طور طبیعی سبب می شد گروهی بپندارند امام علی علیه السلام برای حفظ سلطه خود، احتیاط دینی و اعتدال اسلامی را کنار گذاشته است؛ زیرا جنگ جمل نبرد با مسلمانان است و به طور طبیعی شاید در آن جنگ خون مؤمن بی گناهی بر زمین ریخته شود.

سعد در جنگ صفین نیز سپاه امام علی علیه السلام را همراهی نکرد، معاویه فرصت را غنیمت شمرده و با ارسال نامه ای به او در صدد جذب سعد و همفکرانش برآمد. معاویه ضمن تمجید از سعد، او را صحابه خاص قریش دانسته، از او خواست، به منظور خونخواهی عثمان به سپاه شام ملحق شود (ابن اعثم، ۱۳۷۲: ۴۸۴). سعد با آگاهی از نیت معاویه، پیشنهاد او را رد کرد و برای او نوشت: آیا به کسی طمع بسته ای که حتی درخواست علی را نپذیرفت و او را رنجیده کرد؟ در آنچه طمع کرده ای، نابودی نهفته است (منقروی، ۱۴۰۴: ۷۵).

با این سخن، سعد به معاویه یادآوری کرد که اگر می خواستم شراکتی در این کار داشته باشم، البته همدست علی می شدم (همان). و علیرغم اعتقاد به افضلیت امام علی علیه السلام (منقروی، ۱۴۰۴: ۷۵)^۱ با سکوت و کناره گیری خود، در تضعیف حکومت امام علی علیه السلام، نقش اساسی ایفا کرد.

۲. عبدالله بن عمر

عبدالله، در سال دوم بعثت به دنیا آمد. او در نوجوانی اسلام آورد و به مدینه هجرت کرد (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۱۰۶/۴). وی در دوران خلافت ابوبکر موقعیت اجتماعی درخور اعتنایی نداشت، ولی مهمترین علل نفوذ و رشد اجتماعی او، فرزند خلیفه بودن و نیز آشنایی او با برخی احادیث بود.^۲ به طوری که یعقوبی او را از فقهای عصر خلافت عثمان و معاویه برشمرده است (یعقوبی، بی تا: ۱۷۷/۲ و ۲۴۰).

ابن عمر به رغم داشتن این امتیازات، از نظر اجرایی قدرت چندانی نداشت. عدم توانایی او

۱. سعد پیش از این نیز در عبارتی کوتاه به شایستگی علی علیه السلام اعتراف کرده بود. «شارکنا فی محاسننا و لم نشاركه فی محاسنه و کان احقنا کلنا بالخلافه» (ابن عبدربه، بی تا: ۸۱/۵).

۲. از عبدالله بن عمر، ۲۶۳۰ حدیث روایت شده است (زرکلی، ۱۹۸۹: ۱۰۸/۴).

سبب شد که وقتی، از عمر خواسته شد که او را به جانشینی خویش برگزیند، او نیز به خلافت پسرش نظر مثبتی نداشت (یعقوبی، بی تا: ۱۶۰/۲).

بعد از انتخاب علی علیه السلام برای خلافت، عبدالله با آن حضرت بیعت نکرد و در این راه تعلل کرد و گفت: بعد از اینکه همه مردم با شما بیعت کردند، من هم بیعت خواهم کرد (طبری، ۱۳۸۷: ۴/۴۴۶). در برخی گزارش‌های تاریخی آمده است که وی بعد از مدتی با امام بیعت کرد. و برخی نیز از عدم بیعت او سخن گفته‌اند (اسکافی، ۱۳۷۹: ۳۱). گویی چون عبدالله در جنگ‌ها امام علی علیه السلام را یاری نکرد، از این رو این شائبه در مورد او به وجود آمد که وی اصلاً با امام علی علیه السلام بیعت نکرده است. ولی او خود به بیعت اعتراف کرده است و به امام علی علیه السلام گفت: من همراه مردم مدینه‌ام، چرا که یکی از آنان هستم. وقتی مردم بیعت کردند من هم بیعت می‌کنم و از آنان جدا نمی‌شوم. اگر مردم برای نبرد به پا خاستند من هم برمی‌خیزم و اگر نشستند من هم می‌نشینم (طبری، ۱۳۸۷: ۴/۴۴۶).

در زمان تدارک جنگ جمل، هر دو گروه متخاصم تلاش زیادی کردند تا عبدالله را به سوی سپاه خود جذب کنند. به نظر می‌رسد، موقعیت اجتماعی وی و احترام او نزد مردم، مهمترین انگیزه دو طرف دعوا بود. مخالفان امام علیه السلام برای جلب توجه او، پیشنهاد کردند که در صورت پیروزی بر علی علیه السلام او را به خلافت می‌رسانند (امین، ۱۳۷۹: ۲۱/۳). اما عبدالله پیشنهاد آنها را نپذیرفت. از طرفی امام علی علیه السلام از او درخواست کرد ایشان را در جنگ با بصریان یاری کند. زیرا نفوذ معنوی او می‌توانست نقش مهمی در جذب نیرو برای سپاه امام علی علیه السلام داشته باشد، عبدالله دعوت امام علیه السلام را نپذیرفت و حضرت را سوگند داد که او را به چیزی که نمی‌شناسد وارد نکند (دینوری، ۱۹۶۰: ۱۴۳). مهمترین انگیزه عبدالله در ردّ دعوت دو گروه متخاصم، این بود که او جنگ میان مسلمین را «فتنه» می‌دانست، از این رو از آن بیزاری می‌جست و می‌گفت: ما جنگ کردیم تا آنکه دین خدا استوار شد و فتنه‌ای باقی نماند و اکنون شما می‌جنگید تا دین برای غیر خدا استوار شود و فتنه مستقر گردد (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۴/۱۱۳). عبدالله بر این باور بود که حتی اگر در جنگ میان مسلمین حق هم مشخص باشد، در آن صورت نیز باید از آن خودداری کرد (امینی، ۱۳۷۴: ۴۳/۱۰).

در جنگ صفین نیز، قبل از وقوع جنگ، معاویه کوشید، عبدالله را به سپاه خود ملحق کند، به او نامه نوشت و پیشنهاد کرد برای خونخواهی عثمان به وی ملحق شود. معاویه برای ترغیب عبدالله به او نوشت: چنانچه بر علی بن ابی طالب غلبه یابد، وی را به مقام خلافت می‌رساند و چنانچه موافق این امر نباشد، خلافت را به شورا واگذار می‌کند (منقری، ۱۴۰۴:

۱۰۶). اما عبدالله ضمن رد دعوت معاویه به او نوشت: گمان می‌بری که من جانب علی علیه السلام را فروگذارم و به سوی تو آمده و فرمان تو ببرم؟ هرگز (ابن اعثم، ۱۳۷۲: ۴۸۴).

با توجه به رد دعوت معاویه و متهم کردن او به دنیاطلبی از سوی عبدالله، انتظار می‌رفت که او این بار بر خلاف جنگ جمل، علی علیه السلام را در نبرد با عثمانیان همراهی کند، اما او بر مواضع قبلی خود اصرار ورزید و جنگ صفین را نیز «فتنه» دانست (همانجا).

با بررسی زندگی اجتماعی - سیاسی عبدالله، به نظر می‌رسد وی انسانی منفعل و محافظه کار بود، و سعی می‌کرد خود را از مشاجرات سیاسی - اجتماعی جامعه دور نگه دارد. خروج او از مدینه به مکه در شرایط بحرانی پس از قتل خلیفه سوم، کناره‌گیری از هر دو گروه متخاصم در جنگ‌های داخلی زمان خلافت امام علی علیه السلام، در راستای همین خصوصیت وی بود.

به مرور زمان و افزایش عمر عبدالله، برگرایش عثمانی و روحیه سست عنصری او افزوده شد، به گونه‌ای که بعدها به راحتی با خلافت یزید کنار آمد و زمانی که مردم مدینه خواستند یزید را از خلافت برکنار کنند، فرزندان او را فراخواند و به آنها گفت: ما با یزید، بر پایه بیعت خدا و رسولش بیعت کردیم... مبادا کسی از شما یزید را خلع کند (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۱۳۹/۴). او حتی حاضر شد با حالت تحقیرآمیز با حجاج بن یوسف ثقفی بیعت کرده و پشت سر وی نماز بخواند. استدلال او این بود که هر کس به من بگوید به سوی نماز و رستگاری بشتاب، به او پاسخ مثبت خواهم داد. در حاکمیت و اطاعت نیز وی به قانون غلبه باور داشت و می‌گفت: حکومت حق کسی است که بر مردم تسلط و غلبه یابد (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۱۱۱/۴).

با توجه به همین روحیه سست عنصری و منفعلانه، برخی او را به کم‌خردی، سست رأیی و نادانی، متهم کرده‌اند (امینی، ۱۳۷۴: ۵/۱۰).

۳. ابوموسی اشعری

گروه اصلی اعتزال در کوفه شکل گرفت. چهره برجسته این گروه عبدالله بن قیس، مشهور به ابوموسی اشعری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است (طوسی، ۱۴۱۵: ۴۲). یعقوبی وی را جزء فقهای عصر عمر و عثمان برشمرده است (یعقوبی، بی تا: ۱۶۱/۲ - ۱۷۷). ابوموسی بارها از سوی خلفا در فتوحات به عنوان فرمانده برگزیده شد. در زمان عثمان، مردم کوفه او را به جای سعید بن عاص به فرمانداری کوفه برگزیدند و عثمان نیز آن را پذیرفت (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۹۸۰/۳). پس از قتل عثمان، امام علی علیه السلام خواست وی را عزل کند اما برخی اصحاب مانع شدند (مفید، ۱۳۶۴: ۲۹۵-۲۹۶).

زمانی که مردم مدینه با امام علی علیه السلام بیعت کردند، ابوموسی حاکم کوفه، مدتی سکوت

پیشه کرد و از بیعت با حضرت خودداری ورزید تا اینکه مورد اعتراض برخی کوفیان قرار گرفت. ابن اعثم می‌نویسد: مردم کوفه به حضور امیرشان ابوموسی اشعری رسیدند و کسب تکلیف کردند. آنان گفتند چرا در حالی که مهاجران و انصار با علی علیه السلام بیعت کرده‌اند، از بیعت با آن حضرت خودداری می‌کنی و مردم را به بیعت با حضرت دعوت نمی‌کنی؟ ابوموسی می‌گوید: «منتظر می‌مانم تا ببینم چه می‌شود و مردم چه می‌کنند» (ابن اعثم، ۱۳۷۲: ۳۹۳).

هاشم بن عتبة بن ابی وقاص، ابوموسی را به بیعت ترغیب و توییح کرد، و در نتیجه ابوموسی وقتی دید راه گریزی جز بیعت وجود ندارد، بیعت کرد و پس از آن، مردم کوفه نیز بیعت کردند (همانجا).

بر اساس گزارش‌های تاریخی پس از فراخوان امام علیه السلام، برای جنگ با بصریان، ابوموسی در مسجد می‌نشست و با زبان موعظه مردم را از شرکت در جنگ بازمی‌داشت (دینوری، ۱۹۶۰: ۱۴۴). وی درگیری امام علیه السلام با اصحاب جمل را فتنه می‌خواند و امیرالمؤمنین علیه السلام را جزئی از فتنه معرفی می‌کرد، در حالی که از منظر شیعیان اعتقادی، حرکت طلحه و زبیر که در مقابل امام مسلمانان قیام کرده بودند، فتنه بود و حرکت امام علی علیه السلام در مبارزه با آنان، حرکتی در جهت ریشه کن کردن فتنه تلقی می‌شد.

از آنجا که ابوموسی در کوفه یک قاضی و فقیه شمرده می‌شد، قضاوت و فتوای او در این ماجرا می‌توانست سخن دین تلقی شود. وی چنین نشان داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: «کسی که در فتنه می‌خواهد، بهتر از کسی است که در آن شرکت می‌کند، و کسی که ایستاده و متوقف است، بهتر از کسی است که در آن [فعالانه] بدود» (دینوری، ۱۹۶۰: ۱۴۵). عمار یاسر که متوجه حيله ابوموسی شده بود، گفت: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را فرموده باشند، فقط مختص ابوموسی فرموده‌اند (طبری، ۱۳۸۷: ۴/۴۸۷).

از سوی دیگر ابوموسی جنگ با پیمان‌شکنان را در حد یک درگیری و اختلاف قبیلگی که سود و زیان شخصی در آن لحاظ شده است، تقلیل داد. او به مردم گفت: «شمشیرها را در نیام کنید، ... زه‌ها را پاره کنید، قریش را به حال خود رها کنید تا پارگی را خود رفو کرده و شکاف را خود پر کنند. اگر کاری کنند به نفع خویش کرده‌اند و اگر سرباز زنند هر نتیجه‌ای که بدهد، برای خود آنان است» (طبری، ۱۳۸۷: ۴/۴۸۴). ابوموسی با این سخنان تعداد زیادی از مردم را از همراهی با امام علی علیه السلام بازداشت.

ابوموسی ظاهراً از هر دو گروه درگیر کناره گرفت اما با گروه مخالف امام علی علیه السلام در ارتباط بود و با آنان مکاتبه داشت. شاهد صادق مدعا، سخن خود اوست. هنگامی که از او درخواست

می‌شود که با خلیفه مسلمین بیعت کند، می‌گوید: «عایشه به من نوشته که در خانه‌هایتان بنشینید و وارد جنگ نشوید. منتظر باشید تا صلاح کار روشن شود» (ابن اعثم، ۱۳۷۲: ۴۱۴). این سخن نشان می‌دهد که این گروه هماهنگ با گروه معارض امام علیه السلام بوده و با آنها مکاتبه داشته است. ابوموسی مردم را از یاری کردن امام باز می‌داشت، تا زمینه براندازی حکومت علوی را فراهم کند.

آرای اعتقادی - سیاسی گروه اعتزال

درباره مبانی اعتقادی - سیاسی گروه اعتزال، به ویژه درباره موضوع امامت و خلافت اطلاع منسجم و منظمی در دست نیست اما با واکاوی شخصیت سران این گروه، و توجه به گفتار و عملکرد و تحلیل آن نکاتی قابل برداشت است:

۱. عدم اعتقاد به خلافت امام: همراهی نکردن افراد این گروه از امام علی علیه السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همراهی و همکاری با شیخین (بیهقی، ۱۴۲۴: ۲۶۳/۸) در ماجرای سقیفه و حوادث پس از آن، دلیل روشنی بر عدم اعتقاد ایشان به خلافت امام علی علیه السلام است.

۲. تعلل در بیعت با امام علی علیه السلام: بر اساس گزارش‌های تاریخی، اعتزالیون در بیعت با امام علی علیه السلام تعلل ورزیدند (مقدسی، ۱۳۷۴: ۸۷۵/۲-۸۷۴). این تعلل در بیعت، به وضوح نشان دهنده نارضایتی ایشان از خلافت امام علیه السلام بوده است. به نظر می‌رسد آنها نه تنها اعتقادی به وصایت امام علیه السلام نداشته‌اند، بلکه خلافت ایشان را نیز قبول نداشتند. حتی بیعت با امام علیه السلام را همانند بیعت با دو خلیفه نخست نمی‌دانستند. به نظر می‌رسد، کناره‌گیری‌شان، نشان از تمایلات عثمانی ایشان دارد. به گونه‌ای که برخی نویسندگان بر این باورند که هسته اولیه معتزله سیاسی، شیعه عثمانیه است (ولوی، ۱۳۸۰: ۱۳۴).

۳. حرام شمردن جنگ با اهل قبله: سران گروه اعتزال جنگ با مسلمانان را در هیچ شرایطی جایز نمی‌دانست. آنها می‌گفتند: جنگ‌های دوره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جنگ‌های دوره فتوحات با کافران بود. اما امام علی علیه السلام با کسانی می‌جنگند که اهل قبله‌اند و چنین جنگی مشروعیت ندارد. بر این اساس، افراد این گروه هرکدام برای عزلت خویش توجیهاتی مطرح کردند. سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۱۱۳/۴)، عدم تشخیص جبهه حق از باطل را دلیل عدم همراهی عنوان کردند. ابوموسی اشعری نیز جنگ بین مسلمین را فتنه خواند و از مردم خواست تا در زمان فتنه عزلت‌گزینند (دینوری، ۱۹۶۰: ۱۴۴).

۴. اعتدال‌نمایی و دعوت به تشکیل جناحی معتدل: ابوموسی اشعری در گروه حکمیت با

طرح ایده «نه علی و نه معاویه» (منقروی، ۱۴۰۴: ۵۴۴) در صدد طراحی گروه میانه‌ای بود که نه ظلم و تباهی اهل باطل دامنش را لکه دار کند و نه زحمت جنگ و جهاد و درگیری با مخالفان بر آن تحمیل شود. او اعتزال را گروهی میانه‌رو معرفی کرد که هم دین افرادش را حفظ می‌کند و هم حالت انسان دوستی‌اش محفوظ می‌ماند. وی مردم را به اطاعت از خود و تشکیل گروهی بر ضد امام با محوریت خویش دعوت می‌کرد. او می‌گفت: ای مردم کوفه، از من خیرخواهی بجوید نه دغل‌کاری، مرا اطاعت کنید تا پناهگاه اعراب شوید. ای مردم، فتنه چون روی می‌آورد با تردید همراه است و معلوم نیست از کجا سرچشمه گرفته و به کجا خواهد انجامید. شمشیرهای خود را غلاف کنید و در گوشه خانه‌های خود بنشینید (دینوری، ۱۹۶۰: ۱۴۵). این عبارات نشان می‌دهد که وی در صدد تشکیل یک جناح مخالف در برابر امام علی علیه السلام بوده است. به این ترتیب او با اقدامات خویش، تخلف محترمانه و جنگ نرم با خلیفه الهی و حاکم اسلامی را توجیه و تثبیت می‌کرد.

تأثیر گروه اعتزال در سست کردن پایه‌های حکومت علوی

در نگاه نخست و سطحی به نظر می‌رسد، گروه اعتزال در حکومت علی علیه السلام افراد محدودی بوده‌اند که در اثر ترس و ضعف اراده، موضع بی‌طرفی را برگزیده‌اند و در منازعات و جنگ‌های پیش آمده در دوران حکومت امیرمؤمنان علیه السلام گروهی بی‌اثر و خنثی تشکیل داده‌اند. با تأمل در منابع روایی و تاریخی، به قرائن و شواهدی برمی‌خوریم که باور انسان را نسبت به درستی دیدگاه فوق‌خدا دار می‌کند. به گونه‌ای که دقت در برخی گزارش‌های مزبور، گروه اعتزال را از افراد محدود به گروهی گسترده، و از یک گروه بی‌اراده و ترسو به گروهی عقیدتی-تهاجمی و دارای برنامه و خط سیاسی مبدل می‌سازد.

با مطالعه دقیق و تحلیل گزارش‌های تاریخی-روایی عصر امام علی علیه السلام، این ذهنیت تقویت می‌شود که گروه اعتزال به گونه‌ای نیمه‌پنهان، با ظاهری آراسته به احتیاط دینی، گام به گام در حال نفوذ در افکار عمومی است، به گونه‌ای که توانستند تعداد زیادی از توده مردم که حق را در شخصیت‌ها می‌جستند، تحت تأثیر قرار داده و آنان را از همراهی امام علیه السلام بازدارند. شواهد بسیاری حاکی از آن است که این گروه، در تضعیف پایه‌های حکومت علی علیه السلام نقش اساسی ایفا کردند.

در گام نخست، هزاران تن از شمشیرزنان کوفه تحت تأثیر سخنان ابوموسی ریبیس گروه اعتزال کوفه، از شرکت در جنگ جمل خودداری کردند و فقط شش یا نه هزار نفر حضرت را در جنگ یاری کردند (دینوری، ۱۹۶۰: ۱۴۵).

در گام دوم، یاران و شاگردان ابن مسعود، یکی از فقها و اصحاب نامدار پیامبر ﷺ، هنگام حرکت به سوی صفین نزد حضرت آمدند و گفتند: ما با شما می‌آییم ولی در لشکرگاه شما توقف نمی‌کنیم، بلکه جداگانه منزل می‌کنیم تا ببینیم کار شما با شامیان به کجا می‌انجامد. در خلال جنگ، هر کدام از شما مرتکب عملی شد که بر او حرام بود یا فسادی از او ظاهر شد، ضد او وارد عمل می‌شویم (منقروی، ۱۴۰۴: ۱۱۵).

چهارصد تن از یاران ابن مسعود، نیز اصلاً حضرت را همراهی نکردند، آنان گفتند: ای امیر مؤمنان، ما در عین شناختی که از فضیلت شما داریم در این جنگ شرکت نمی‌کنیم ما را به مرزها [ای جهان اسلام] بفرست تا در آنجا بجنگیم (منقروی، ۱۴۰۴: ۱۱۵). جدا شدن شاگردان ابن مسعود از سپاه امام علی حاکمی از تأثیر عمیق تفکر اعتزال بر خواص فرهنگی جامعه علوی بود.

در گام سوم، حدود سی هزار نفر از قاریان شام و عراق از جنگ کناره گرفته و در گوشه‌ای از میدان نبرد چادر زدند و در خلال ماه‌های جنگ، بین امیر مؤمنان علی و معاویه رفت و آمد می‌کردند. آنها می‌خواستند با رایزنی‌های خود به جناح حق بپیوندند، ولی هرگز نتوانستند حق را بشناسند و سرانجام مانند ابوموسی به میانجی‌گری بین امام و معاویه پرداختند. این گروه در خلال نبرد صفین، بین لشکر معاویه و لشکر علی حاکمی حائل شده و میان آنها میانجی‌گری می‌کردند (منقروی، ۱۴۰۴: ۱۸۹-۱۹۰).

در گام چهارم، گرایش به کناره‌گیری از جنگ، در میان هر دو لشکر عراق و شام طرفدارانی یافت، و از این رو آنگاه که سران لشکر شام خود را در آستانه شکست دیده و پیشنهاد آتش بس دادند هر دو گروه متخاصم به آن تمایل نشان دادند (منقروی، ۱۴۰۴: ۴۸۲-۴۸۳).

در گام پنجم، بخش عظیمی از سپاه امیر مؤمنان علی در آستانه پیروزی بر سپاه معاویه، پس از تحمیل حکمیت بر امام علی، ابوموسی اشعری را به عنوان مسئول مذاکره با طرف معاویه، بر امام علی تحمیل کردند. انتخاب ابوموسی در جایی که افراد شایسته‌تری برای مذاکره وجود داشتند، از اقبال اغلب سپاه حضرت به دیدگاه و سلیقه سیاسی ابوموسی در اعتزال از جنگ حکایت دارد.

در روایتی از رسول خدا ﷺ، امت اسلام به سه فرقه تقسیم شده‌اند. «فرقه‌ای بر حق، فرقه‌ای بر باطل و فرقه‌ای متزلزل. فرقه متزلزل بر اساس دین سامری مشی می‌کنند ولی نمی‌گویند با من تماس مگیر بلکه می‌گویند: جنگ نباید کرد» (مفید، ۱۳۶۴: ۲۹). به نظر می‌رسد با ظهور گروه اعتزال میان امت اسلام، این پیشگویی رسول خدا ﷺ محقق شد.

براساس روایت مزبور همانگونه که سامری با بهره‌گیری از مقدسات اسلامی و دینی، خط سومی میان مکتب حضرت موسی علیه السلام و عقیده فرعونیان تأسیس کرد، ابوموسی نیز به عنوان سردمدار گروه اعتزال، در کسوت دینداری و با تکیه بر مقدسات دینی، بانی و بنیان‌گذار مکتب سومی میان مکتب اسلام و مرام عثمانیه شد که شعار اصلی آن اعتزال و کناره‌گیری از جنگ بود. بی‌شک چنانچه اعتزالیون در یک گروه اندک، ضعیف و بدون اراده خلاصه می‌شدند و در تحولات جامعه اسلامی بی‌اثر بودند، هرگز قادر به پایه‌گذاری فرقه‌ای جدید در میان امت اسلام نبودند. از سوی دیگر در برخی روایات^۱ ابوموسی به عنوان بانی و سردمدار گروه اعتزال در کنار چهره‌های سرشناس عثمانیه مورد لعن و نفرین امام علیه السلام قرار گرفته‌اند که این خود شاهدی است بر تأثیر اساسی و شگرف تفکر ابوموسی در تضعیف و به شکست کشاندن حکومت امیر مومنان علیه السلام.

ملعون خواندن ابوموسی در کنار افرادی چون معاویه، عمرو بن عاص، ولید بن عقبه، ضحاک بن قیس فهری و نظایر اینها که هر کدام از آنها در تضعیف اقتدار و به چالش کشاندن حکومت امام علی علیه السلام سهم بسزائی داشتند، حاکی از آن است که نقش ابوموسی در عین کناره‌گیری از هر دو گروه متخاصم، در فروپاشی حکومت علی علیه السلام کمتر از آنها نبوده است.

نتیجه

در میان گروه موافق و مخالف زمان امام علی علیه السلام، گروه سومی به نام اعتزال بروز کرد که ظاهراً نه در کنار مخالفان امام علیه السلام وارد درگیری شد و نه در صف پیروان ایشان قرار گرفت. تلقی غالب در ذهنیت تاریخی محافل اسلامی این است که این گروه در مقایسه با گروه عثمانیه و خوارج که جنگ‌های خسارت‌باری بر امام علیه السلام تحمیل کردند، جمعی کوچک، ضعیف و منفعل بودند. حال آنکه شواهد نشان می‌دهد این گروه اگرچه از حیث نظامی، فعالیت در خوری در مخالفت با امام علیه السلام نداشته، اما از لحاظ فرهنگی، گروهی فعال و تأثیرگذار بوده است. گروه اعتزال به گونه‌ای پنهان در ذهن و دل مسلمانان نفوذ کرد و بر مبنای احتیاط دینی و شعار صلح‌جویی و اعتدال، فرهنگ جهادگریزی، عافیت‌طلبی، دینداری ساده را در جامعه اسلامی نهادینه کرد و به این ترتیب بسیاری از مسلمانان را از یاری امام علیه السلام بازداشت و روحیه اعتزال را در جامعه اسلامی رواج داد. اعتزالیون از لحاظ اعتقادی نه تنها به وصایت امام علیه السلام باور نداشتند

۱. در روایت آمده است علی علیه السلام در هنگام فراغت از نماز صبح و شام، معاویه و عمرو و ابوموسی را لعنت می‌کرد و می‌فرمود: «اللهم لعن معاویه و عمرو و ابوموسی» (منقری، ۱۴۰۴: ۵۵۲).

بلکه از خلافت ایشان نیز ناراضی بودند. به نظر می‌رسد، تمایلات عثمانی آنان، ایشان را به چنین موضع‌گیری واداشته است. اینان علی‌رغم تمایلات عثمانی‌شان از روی عافیت‌طلبی، به ظاهر در اردوی عثمانیان حضور نیافتند ولی شواهد حکایت از آن دارد که با ترویج روحیه احتیاط‌گرایی در معادلات سیاسی حکومت حضرت امیر علیه السلام به نفع عثمانیان نقش اساسی ایفا کرده‌اند.

منابع

- قرآن كريم .
- ابن ابى الحديد، أبو حامد عز الدين (١٤١٨)، شرح نهج البلاغة، تحقيق محمد عبد الكريم النمرى، الطبعة الأولى، ج١، بيروت / لبنان، دار الكتب العلمية.
- ابن اعثم كوفى، محمد بن على (١٣٧٢)، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفى هروى، تصحيح غلامرضا طباطبائي مجد، تهران، انتشارات آموزش و انقلاب اسلامى.
- ابن جوزى، ابى الفرج عبدالرحمن (١٤١٢ق)، المنتظم فى تاريخ الملوك والأمم، تحقيق محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر، ج٥، بيروت، دارالكتب العلمية.
- ابن سعد، محمد (١٤١٠)، الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، ج٣ و٤، بيروت، دارالكتب العلمية.
- ابن عبد البر، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد (١٤١٢)، الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، تحقيق على محمد البجاوى، الطبعة الأولى، ج٣، بيروت، دارالجيل.
- ابن عبدالربه (بى تا)، العقد الفريد، به كوشش ابراهيم اليبارى و عمر عبدالسلام تدمرى، ج٥، بيروت، دارالكتب العربى.
- احمدى، حبيب الله (١٣٧٩)، «حكومت علوى و گروه هاى اجتماعى»، حكومت اسلامى، پاييز، شماره ١٧، (٤٢٧-٤٠٥).
- اسكافى، ابو جعفر محمد بن عبد الله (١٣٧٩)، المعيار و الموازنه، تصحيح محمد باقر محمودى، ترجمه محمود مهدوى دامغانى، تهران، نشر نى.
- امين، سيد محسن (١٣٧٩ق)، اعيان الشيعة، تحقيق حسن امين، ج٣، بيروت، الانصاف.
- امينى، عبد الحسين (١٣٧٤)، الغدير فى الكتاب و السنة و الأدب، چاپ ششم، ج١٠، تهران، دارالكتب الاسلاميه.
- بيهقى، احمد بن الحسين (١٤٢٤)، السنن الكبرى، تحقيق عبدالقادر عطاء، الطبعة الثالثة، ج٨، بيروت / لبنان، دارالكتب العلمية.
- خادملى، مهدى رضا (١٣٨٦)، «قاعدين (دلائل، انگيزه ها و نتايج عمل كرد آنان در زمان خلافت على عليه السلام»، نامه تاريخ پژوهان، زمستان، شماره ١٢، (٥٣-١٨).
- دينورى، احمد بن داوود (١٩٦٠م)، الأخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر، مراجعه جمال الدين، قاهره، دار احياء الكتب العربى - عيسى البابى الحلبي وشركاه.
- دينورى، ابن قتيبة (١٩٩٢م)، المعارف، تحقيق ثروت عكاشة، چاپ دوم، قاهره، الهيئه

- المصرية العامة للكتاب .
- زركلى، خيرالدين (۱۹۸۹م)، الاعلام قاموس تراجم، ج ۴، بيروت، لبنان، دارالعلم للملایین .
- سليمانى، جواد (۱۳۹۴)، گروه‌شناسی فکری-سیاسی صدر اسلام، قم، وثوق .
- سليمانى، جواد (۱۳۸۳)، «ضرورت بازنگری در نقش گروه اعتزال در حکومت امیرمؤمنان علیه السلام»، تاریخ اسلام در آیین پژوهش، بهار، شماره ۱، (۱۲۸-۱۱۳) .
- طبرى، محمد بن جریر (۱۳۸۷)، تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ط الثانية، ج ۴، بيروت، دارالتراث .
- طوسى، محمدبن حسن (۱۴۱۵)، رجال الطوسى، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، چاپ اول، قم، موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین .
- مسعودى، ابى الحسن على بن حسين (۱۴۲۵)، مروج الذهب معادن الجواهر، الطبعة الاولى، ج ۲، بيروت، المكتبة العصرية .
- مقدسى، مطهر بن طاهر (۵۱۳۷۴هـ)، البدء والتاريخ، ترجمه شفیع کدکنی، ج ۲، نشر آگه .
- مفید، محمد بن محمد نعمان (۱۴۱۳ق)، الجمل، تحقیق سید علی میرشریفی، چاپ اول، قم، مکتب الاعلام الإسلامی .
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۳۶۴)، الامالی، تحقیق علی اکبر غفاری و استاد ولی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی .
- منقرى، نصر بن مزاحم (۱۴۰۴ق)، وقعة صفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، چاپ دوم، قم، منشورات مکتبة المرعشى النجفی .
- واقدى، محمد بن عمر (۱۳۶۹)، مغازی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ دوم، ج ۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی .
- ولوى، على محمد (۱۳۸۰)، دیانت و سیاست در قرون اسلامی، تهران، دانشگاه الزهراء .
- یعقوبى، احمد (بی تا)، تاریخ یعقوبی، ج ۲، بيروت، دارصادر .